

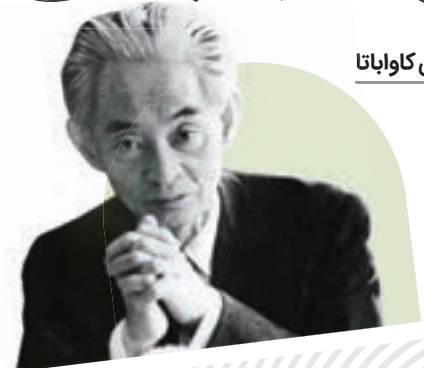


رمان‌ها چگونه کار می‌کنند؟

# ژاپن، زیبا و من

نگاهی به زندگی و کارنامه یاسوناری کاواباتا

یاسوناری کاواباتا (۱۸۹۹-۱۹۷۲ م.) مأخوذ به حیا در کنار یوکیو میشیما، یار دیرینه‌اش، نشسته است. میشیما قرار است کمک کند و او را در برابر تلویزیون ملی به حرف بیاورد تا بتواند دریافت نوبل ادبی...



## شهر هزار داستان

۴ صفحه ویژه شعر و داستان  
۲۱ شهریور ۱۳۹۵ / ۲۷ مرداد ۱۳۹۵  
شماره ۳۱۲ روزنامه شهرآرا



پیشنهاد رعیت شدن برای غلامرضا / تجربه‌هایی که به کار نویسنده می‌آید (۳)

گفتم اتاق می‌خواهیم. بردمان داخل و اتاقی را بهم‌ان نشان داد که زلیوی کهنه‌ای کفش افتاده بود با دو پتو. اتاق را گرفتیم. باقی‌مانده پولی را که برایمان مانده بود، به پیرزن دادیم و قرار شد آخر ماه حساب کنیم...



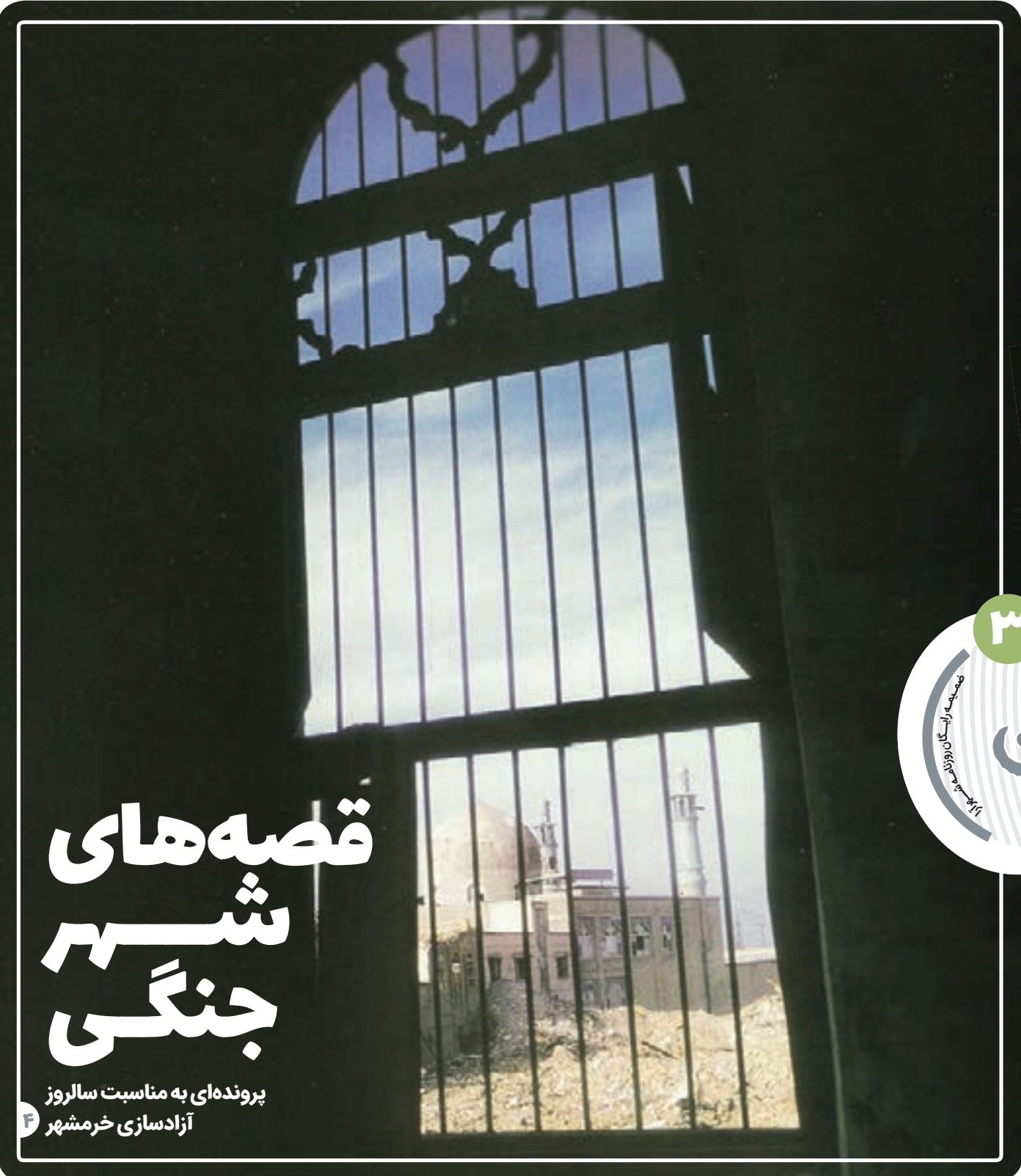
مدافعان شهری دفاع



زخم کهنه خونین شهر



این جاده انتهای ندارد



# قصه‌های شهر جنگی

پرونده‌ای به مناسبت سالروز آزادسازی خرمشهر

(هست‌نما)



## پویش اهل قلم برای فلسطین

کرد. با توجه به محدودیت‌هایی که فزیرگی ویروس کرونا پدید آورده، مراسم هر ساله روز جهانی قدس در آخرین جمعه این ماه رمضان شکلی دیگرگون یافته است. شماری از شاعران و نویسندگان کشور با همکاری حوزه هنری و سازمان تبلیغات اسلامی راهکار یادشده را به خدمت گرفته‌اند تا علی‌البدلی برای راهپیمایی و مراسم فزیرگی روز قدس پیش رو بگذرانند و به این ترتیب توصیه‌های بهداشتی و سلامت شهروندان در وضعیت کنونی نیز لحاظ شود. بر پایه فراخوان نخستین پویش بین‌المللی «فلسطین آزاد»، قرار است آن دسته از اهالی قلم فلسطین و اشغال رسمی آن در نیمه نخست سده میلادی پیش با حمایت دولت‌های جهان، رخداد تلخ دیگری است که واکنش اهل قلم -عموماً اعراب- را برانگیخته است. در ایران نیز به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، توجه ویژه‌ای به مسئله فلسطین می‌شود و نویسندگان و شاعران متعدد آثاری در این زمینه آفریده‌اند. اما امروز دیگر کمتر کسی است که از ظرفیت‌های فضای مجازی بی‌خبر باشد. این ظرفیت‌ها می‌تواند انواع آورده‌های مادی و معنوی را در پی داشته باشد و از این روست که فعالان عرصه‌های گوناگون فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و... در مسیر اقدامات خود حساب ویژه‌ای برای این امکان مدرن باز می‌کنند. به راه‌افتادن نخستین پویش بین‌المللی «فلسطین آزاد» را نیز در همین راستا باید ارزیابی پویش پیوسته‌اند.

ادبیات به مثابه امری انسانی که با عواطف و افکار آزادی و دیگر مسائل مربوط به انسان سرو کار دارد، یکی از ابزارهای تحقق بسزای این مسائل است. برای نمونه، می‌توان به ادبیات مقاومت اشاره کرد که تزویج مبارزه و ایستادگی در برابر دشمن متجاوز یا استبداد و نیروهای اهریمنی را به کار می‌بندد. شمار بسیار سروده‌ها و داستان‌ها و رمان‌هایی که با موضوع جنگ‌های جهانی اول و دوم یا نبرد با خودکامگانی در آلمان و ایتالیا و اسپانیا و... به چاپ رسیده است، گواه روشنی بر این گفته است. مسئله فلسطین و اشغال رسمی آن در نیمه نخست سده میلادی پیش با حمایت دولت‌های جهان، رخداد تلخ دیگری است که واکنش اهل قلم -عموماً اعراب- را برانگیخته است. در ایران نیز به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، توجه ویژه‌ای به مسئله فلسطین می‌شود و نویسندگان و شاعران متعدد آثاری در این زمینه آفریده‌اند. اما امروز دیگر کمتر کسی است که از ظرفیت‌های فضای مجازی بی‌خبر باشد. این ظرفیت‌ها می‌تواند انواع آورده‌های مادی و معنوی را در پی داشته باشد و از این روست که فعالان عرصه‌های گوناگون فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و... در مسیر اقدامات خود حساب ویژه‌ای برای این امکان مدرن باز می‌کنند. به راه‌افتادن نخستین پویش بین‌المللی «فلسطین آزاد» را نیز در همین راستا باید ارزیابی پویش پیوسته‌اند.

## پیشنهاد رعیت شدن برای غلامرضا

تجربه‌هایی که به کار نویسنده می‌آید (۳)



گفتم اتاق می‌خواهیم. بردمان داخل و اتاقی را بهم‌ان نشان داد که زلیوی کهنه‌ای کفش افتاده بود با دو پتو. اتاق را گرفتیم. باقی‌مانده پولی را که برایمان مانده بود، به پیرزن دادیم و قرار شد آخر ماه حساب کنیم. سالی سن داشت و کارگر روزمزد ساختمانی بود ساکن بودند و در اتاق دیگر هم من و غلامرضا بیتوته کردیم. خانه حیاط کوچکی هم داشت و پیرزن خروس و شش هفت تا مرغ در آن نگاه می‌داشت.

مسیر قزوین - ماجرای کوچکی بود با تابلویی بزرگ بر سردر که نوشته بود «کافه سرکیس تومانیان». پسرکی یکی دو سال کوچک‌تر از من که شاگرد آنجا بود روزی دو سه بار می‌آمد و سفارش کباب کنجچه می‌داد. مشتکی شهناز کنجچه‌ها را روی منقل درازی کباب می‌کرد و همان‌طور با سیخ توی سینی رویی می‌گذاشت و می‌گفت: «بد و پسر که یخ می‌کنه.» و من آن مسیر صدمتری را راهل می‌دادم و وارد فضای کوچک و پر از دود سیگار آنجا می‌شدم. سرکیس با شکم گنده و سر تاس و پیش‌بند سفید بسته، تا مرا می‌دید که نفس‌زنان و سینی به دست وارد شده‌ام، لیخندی می‌زد و می‌گفت: «آفرین پسر. معلومه دویدی که کنجچه یخ‌کنه.» و به میزی اشاره می‌کرد. سینی را روی آن میز می‌گذاشتم و کسی که پشت میز نشسته بود و لیوان دستش بود پول کنجچه‌ها را می‌داد و یک سکه پنج‌ریالی هم برای انعام کف دستم می‌گذاشت. سرکیس بتری به دست می‌لیکید سمت میز دیگری و با لب‌های گل‌انداخته باز لیخند می‌زد و می‌گفت: «آفرین پسر، آفرین.»

یک هفته‌ای گذشت و غلامرضا که بیکار بود دو ساعتی پیش از ظهرها و سه چهارساعتی عصرها می‌آمد کافه و به من کمک می‌کرد و گپی می‌زد و درد دلی می‌کرد. یک روز عصر مرد روستایی میان سالی بشنی کرد و نشست به چای خوردن. پرسید که «شاگرد گرفته‌ای؟» و من می‌گفتم: «شاگرد گرفته‌ای؟» و او گفت: «حالا که بافته بودیم تحویل او داد. مرد روستایی گفت حالا که «پسرعمه شاگردت دنبال کار می‌گردد، اگر حاضر است رعیتی کند من می‌برمش به ده خودمان که مشغول به کار شود.» پرسیدم: «چه کاری باید بکند؟» و او گفت: «حالا که فصل سرماست، فقط باید گوسفندها را نگهداری کند و بعد از عید نوروز در کاشت پیاز و علف‌چینی کمک کند. حقوقی در کار نیست. فقط غذا و جای خواب. سر یک‌سال هم که شد، یک دست لباس و کفش و سه تا کله قند و دویست تومان پول. غلامرضا مرا به کناری کشید و نظرم را پرسید. گفتم همین قدر که دستمزد من بابت غذا و جای خواب تو خرج نشود، خوب است. تو برو. من به محض اینکه دیدم پس اندازم برای مخارج برگشتن دو نفرمان به آبادان کفایت می‌کند، خیرت می‌کنم.» (ادامه دارد)



با «هزارداستان» همراه باشید. داستان‌ها و شعرها و ترجمه‌های خود را برای انتشار در این ویژه‌نامه به رایانامه v.hosseini@shahraranews.ir بفرستید.

الهام فلاح  
داستان‌نویس



## نویسنده‌ای ترس ندارد

پیش از این، در باب شجاعت در نوشتن گفتم. تا شجاع نباشید، قادر نخواهید بود داستانی بنویسید که خواننده‌ای را تا نیمه‌های شب، چشم دوخته بر کلمات کتابتان بیدار نگه دارد. اما شاید بهتر باشد در تعریف شجاعت کمی دقیق‌تر شویم. شجاعت در نوشتن با استفاده از قدرت قلم برای تخریب و تحقیر فرد یا افرادی از یک گروه نژادی یا جنسیتی یا زبانی یا هر چیز دیگر فرق دارد. شجاعت پرده‌ری نیست، بلکه مقصود از شجاعت درنوردیدن مرزهای احتیاط و خودمراقبتی است. همه ما بنا بر ملاحظاتی برآمده از شرع، تربیت، قانون، خانواده و جنسیت خود، یاد گرفته‌ایم در چهارچوبی معین و از پیش تعیین شده حرکت کنیم زیرا می‌دانیم عبور از مرزها و تابوهای که بسستر فرهنگی و تربیتی ماست، عواقب و تاوان‌هایی دارد که برآمدن از پس آن‌ها از عهده همه ما خارج است. پس تلاش می‌کنیم اصلاً به حدود خطر نزدیک نشویم و به قولی سر به صلاح زندگی بگذرانیم. اما آیا می‌توان نوشت و سر به صلاح بود؟ پاسخ منفی است زیرا ما حاصل نوشتن زمانی ارزشمند و ماندگار خواهد بود که مخاطب خود را در چنگال طرح پرسش و چالشی عمیق گرفتار کند. در غیر این صورت، آزمون‌هایی که هر روز و هر روز در حال پس دادن آن به خود و دنیا و بالا و پایین آن هستیم و حسابمان با خودمان معلوم است، چه لزومی به تکرار دارد؟ اما نکته‌ای که باید به آن توجه بسیار داشت این است که وقتی نوشتن سبک زندگی شما باشد و بنا را بگذارید بر طرح پرسش‌های عمیق و اساسی که در حالت عادی آدم‌ها هرگز سراغ کسب تجربه برای

«خبره اسفندگان کتاب» به تأخیر ناشی از شروع

پروفس ورونا و به شکل آنلاین برگزار می‌شود.
بر این اساس، ۴۰ نویسنده کتاب‌هایشان را برای مخاطبان اعضا می‌کنند و به دست آن‌ها می‌رسانند و عواید فروش این کتاب‌ها به انجمن حمایت از حقوق کودکان اختصاص پیدا می‌کند.
علاقه‌مندان به شرکت در این اقدام نیکوکارانه را فردا، پنج‌شنبه مور خرداد، فرصت دارند به صفحه @Okalaibak در اینستاگرام مراجعه و کتاب دلخواه خود را خریداری کنند.

(رویسناد)

## هزاردستان

**۵ شنبه**
۱۳۹۷ خرداد ۲۷
۲۰۱۸ فروردین ۲۳

(۲)

### خرمشهر در آئینه داستان

آزاده‌سازی خرمشهر از نقاط عطف جنگ تحمیلی و حتی می‌توان گفت از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ ایران است. مقاومت جانانه ایرانیان در برابر نظامیان تاین دندان مسلح عراق دستمایه نگارش کتاب‌های گوناگون روانی شده‌است. در ادامه نمونه‌هایی از این آثار را معرفی می‌کنیم.

خرمشهر، کوچگان آرا؟

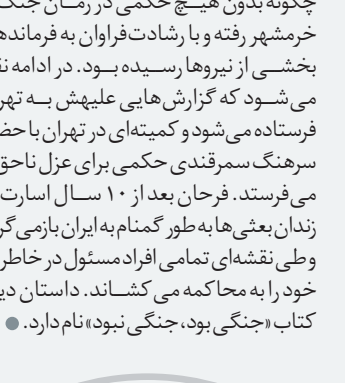
حرف از خونین‌شهر که به میان می‌آید، شاید نخستین نامی که به ذهن متبادر می‌شود، نام شهید جهان‌آرا باشد. «خرمشهر، کوچگان آرا؟» روایت‌های صغیرا کنویزآباد، هسسر این سردار مقاوم و شهید، از آشنایی دربارہ او را شامل می‌شود. کتاب بر پایه گفت‌وگو شکل گرفته و اکثر نژاد طی آن از فعالیت‌های قبل از انقلاب خود، تجربه‌های زندان و آشنایی با جهان‌آرا، ابعاد شخصیتی، حضور جهان‌آرا در جبهه‌های جنگ و شهادت او… می‌گوید. در بخشی از کتاب آمده: «بوند جهان‌آرا و خرمشهر به نظر من به خاطر علاقه زیادی بود که محمد به خرمشهر داشت. جهان‌آرا می‌گفت مردم خرمشهر مظلوم واقع شده‌اند. به آن‌ها کمک کنید. تجهیزاتی نماند. آنان از دل و جان نیرو گذاشتند. جهان‌آرامی‌گفت‌من بعضی از جن‌ها چندسایه بچه‌های خرمشهر را می‌بینم که توسط سگ‌ها تکمیاره می‌شوند، ولی مانی‌توانیم از سنگ‌رها و پناهگاه‌ها خارج شویم و این جنازه‌ها را تاج‌دیم. شب‌روز روز جهان‌آرا خرمشهر بود.»

ضیافت به صرف گلوله

بخش درخوری از داستان‌های امجد حیدری قیصری به جنگ هشت ساله می‌برد،از، مانند ۷ داستان کتاب ضیافت به صرف گلوله. «ماجرای داستان اول درباره مسوقندی سرسنگ بازکشته‌است که به یک مهمانی مرزوم دعوت می‌شود. او در آنجا با باقی به مهم‌ریخته و فرقی خونین‌ریز می‌شود. سپس مرد دیگری وارد می‌شود و خود را برسراد صاحب‌خانه معرفی می‌کند. او را بردارن، سرگرد بهزاد فرحان، به‌تدریج مهمانان دیگری آره آره می‌رسند و درمی‌یابند که به جای ضیافتی باشکوه به محاکم‌های درباره پروندگی قدیمی دعوت شده‌اند. هر یک از مهمانان بخشی از خاطرات خود را از فرحان تعریف می‌کنند که چگونه بدون هیچ حکمی در زمان جنگ به خرمشهر رفته و با شادت‌فراوان به فرماندهی بخشی از نیروها رسیده‌یود. در ادامه نقل می‌شود که گزارش‌هایی علینش به تهران فرستاده می‌گردد که منتهای از تهران با خبر سرسنگ فرسندی حکمی علی‌غزل نافع‌و از می‌فرستد. فرحان بعد از ۱۰ سال اسارت در زندان‌های به‌طور کلیتاً به ایران بازمی‌گردد و طی نشستی تمامی افراد مسئول در محاربت خود را به محاکم می‌کشاند. داستان دیگر کتاب جنگی بود، جنگی نبود؛ ما دارد.»

خرمشهر، کوچگان آرا؟

ضیافت به صرف گلوله



خرمشهر، کوچگان آرا؟

ضیافت به صرف گلوله

کورش فرمند

در آستانه

### قصه‌های شهر جنگی

بروندهای به مناسبت سالروز آزادسازی خرمشهر

خرمشهر قلب تپنده دفاع مقدس بود، شهری که یک ایران نگرانش بود و مردمش ۳۵ روز در دست‌های خالی در برابر آتش محاصره‌کنندگان بیگانه مقاومت کردند و بعد، یک سال و نیم به جنگ اجنبی گرفتار بود و چه ظریفتی از این بالاتر تا نویسندگان و شاعران در نوشته‌هایشان از آن بهره‌بگیرند و داستان‌ها و سرودهایی ماندگار بیافرینند. اتفاقا دعای هم از این مهم غفلت نکردند و کارهایی با محوریت مقاومت ایرانی‌ها برای حفظ این شهر و ایمنردی‌شان در بازپس‌گیری آن آفرینند. در عرصه شعر، سیمین بهبهانی، بانوی توانمند و نابور غزل، با مطلع «نبوس! نبوس! نبوس! اسفوره پایداری تاریخ! ای فصل روشن! این روزگاران تاری! شعر می‌گفت و سپیده کاشانی «ای خاک گریخ‌خیز ای سینه پر آذرت از غصه لبریز» را سرود. حمید سبزواری و مشفق کاشانی

کورش فرمند

(رویسناد)

تازه ترین رمان محمدحسن شهبوساری، یو سنسده سرشناس خراسانی، حال و هوایی

فارسی باشد و ماجرای مقاومت مردم خرمشهر را تا سقوط آن به دست متجاوزان بعثی روایت می‌کند. تاکنون جلد نخست این اثر به چاپ رسیده‌است و جلدهای دیگری نیز در دست انتشار را پژوهش‌نگاراش است. در ادامه برش‌هایی منتشرشده از مجلدات آینده این رمان را بخوانید.

خرمشهر، کوچگان آرا؟



۲ پاره از بخش‌های منتشرنشده رمان پرچم «ایران شهر»

تازه ترین رمان محمدحسن شهبوساری، یو سنسده سرشناس خراسانی، حال و هوایی فارسی باشد و ماجرای مقاومت مردم خرمشهر را تا سقوط آن به دست متجاوزان بعثی روایت می‌کند. تاکنون جلد نخست این اثر به چاپ رسیده‌است و جلدهای دیگری نیز در دست انتشار را پژوهش‌نگاراش است. در ادامه برش‌هایی منتشرشده از مجلدات آینده این رمان را بخوانید.

خرمشهر، کوچگان آرا؟

تازه ترین رمان محمدحسن شهبوساری، یو سنسده سرشناس خراسانی، حال و هوایی فارسی باشد و ماجرای مقاومت مردم خرمشهر را تا سقوط آن به دست متجاوزان بعثی روایت می‌کند. تاکنون جلد نخست این اثر به چاپ رسیده‌است و جلدهای دیگری نیز در دست انتشار را پژوهش‌نگاراش است. در ادامه برش‌هایی منتشرشده از مجلدات آینده این رمان را بخوانید.

پیش در این شهر بود. آن روز همز عروس خلیج فارس بود اما حالا قسم و ایه هم نمی‌شد این را بورد. انگار سال‌ها بود جنگی خانمان‌سوز شهبزر رادر کرد. تویی راه، قبل از چپ کردن کامیون و آن اتفاق صادقی بهوش گشته بود دشمن همان روز اول ایادان را به آتش کشید.

ایشانه به نوار فشنگ‌های تیربار کرد. بعد، به‌فاصله‌دسته تیربار را پیش آورد و لوله‌اش را گرفت سمت هواپیما. آسامین نداشت، و زوره‌های بعد هم همین بود. صادقی گفت: «مردم خبر ندارند که حرف‌های رادیو عراق را باور کرده‌اند که دشمن یک کیلومتری شهر است. پیرها وزن‌ها و بچه‌های زیادی ایادان را تخلیه کردند. مردهای باغیرت روزها می‌آیند خرمشهر می‌چکنند. این است که شهر را الان‌روزهای چرخانند. بانوی مسجدها برای بچه‌هاش که کردارند این سووان سومی چنگند غذا می‌پزند و امکانات جمع می‌کنند، با در محلات نگهبانی می‌دهند، با در بیمارستان‌ها مشغول‌اند، با در سطح شهر جنازه‌ا از نیز اول درمی‌آیند و با در خاکسپاری‌اننده همشهری‌هایشان بود صادقی شلیک کرد. قبل اینکه بقیه تصمیم بگیرند سردار خود را فرج‌حاج دادند، البته او در پژوهشگاه قان مسجد اقصی مستقر شده‌اند.

حیوانات آتش پوست و ترش‌شان را می‌سوزانند. برای می‌گرد و می‌توانست از غصه هلاک‌شد. کنگ. چهار روز بود از مرخصی برگشته بود اما سر کار نرفته بود. به هیچ کسی هم هیچ خبری ندهاده بود. البته او در پژوهشگاه قان داشت در خرمشهر بیشتر به درد می‌خورد.

نفس به‌سختی راهش را در تنش‌شان باز می‌کرد. انگار در پولوار بالایشگاه جمع شده بود. برای رسیدن به بیمارستان شرکت نفت باید از آنجا می‌گشتند اما به خاطر از‌دحام ماشین‌های آتش‌نشانی و مردم، پولوار را بسته بودند. اموران آن‌ها را هم مثل بقیه راهمایی کردند؛ از خیابان‌های دیگر بروند. وقتی انداختند

و قیصر امین‌پسور و احمد رازعی و… نیز بیت‌ها و سطرهایی به کارنامه ادبیات جنگ با محور مقاومت و فتح خرمشهر آفرودند. همچنین در ادبیات داستانی، داستان‌ها و مستندنگاری‌های متعدد به نگارش درآمد که از آن جمله می‌توان از رمان «نخل‌های بی سر» و مجموعه‌داستان «خانه جدید» قاسمعلی فرامست تا داستان‌هایی از راضیه‌بهری، فیروز زوزنی جلالی، احمد شاکری، بیژن نجدی، ابراهیم دادبی، فاطمه‌ناهدی و دیگران را برشمرد. در این میان آنچه قابل توجه‌است، سنگینی کفه خاطره‌نگاری و نسبت به آثار خلاقه‌است که عواملی چون جرییدن تجربه نویسنده از آن رویدادهای تاریخی به حرفه‌ایگری آن‌ها در این قضیه تأثیرگذارند. به بیان دیگر، بسیاری از کسانی که در این باره نوشتند رزمندگانی بودند که در جریان ماجرای خرمشهر سهمیم بودند یا دیگر افرادی که به نوعی در

حادثه حضور داشتند. بنابراین شور و عاطفه بر کارآزمایی‌شان در پیشه نویسندگی غلبه داشت. با این همه، امروز که از آن وقایع دهه‌ها فاصله گرفته‌ایم، می‌توان با درنگ و اندوخته ادبی افزون‌تر به سراغ این موضوع رفت. اتفاق‌هایی مثبتی هم افتاده که البته شایسته‌است پیش‌و به از آن‌ها منتقل شود. برای نمونه، محمدحسن شهبوساری، داستان نویس خراسانی که متولد خوزستان است و بزرگ‌شده مشهد، رمان مفصل و طولانی‌ای را در دست‌نگارش دارد که بخش‌هایی از آن را اختیار ما برای ویژه‌نامه سالروز آزادسازی خرمشهر- که سوم خرداد یعنی شفته هفته آینده است- قرار داده است. سال‌ها فعالیت جدی نوشتن و تدریس داستان‌نویسی پشتوانه شهبوساری در این حرکت نفس‌گیر و دشوار است. در این ویژه‌نامه از ۲ ظریف‌دیگر مشهد نیز سود بردیم؛ یکی سید سعید موسوی،

سید سعید موسوی از نویسندگان و مدرسان سابقه‌داستان‌نویسی در مشهد زبان و ادبیات فرانسه‌خوانده‌است اما همواره یک نویسنده دفاع مقدس شاخته می‌شود. ریشه خروستانی اوو تجربه مستقیمش از روایوبی با جنگ، نوشتن در این وادی را به امری ناگزیر برایش بدل کرده‌است. در میان کتاب‌های متعدد موسوی، یکی هم «بشت دیواره‌های شهر» است، روایتی از هفده‌سالگی نویسنده و هجوم بی‌رحمانه دشمن یعنی که او را آوارگی و غربت را بر سر سعید نوجوان و خانواده‌اش تحمیل می‌کند. او حال‌در جستار زیر که برای چاپ در این ویژه‌نامه در اختیار گذاشته‌است، یک‌بار دیگر دلش به آسمان خونین‌شهری که خرمشهر بود، بر کشیده و از غم‌غریبی نوشته‌است که ادبیات ایران چنان که باید به آن نپرداخته است. در ادامه بخوانید نوشته‌ای در این حال و هوا را از نویسنده‌ای شهدگی که دلتنگ نخل و روئند و شرحی است هنوز.

تازه ترین رمان محمدحسن شهبوساری، یو سنسده سرشناس خراسانی، حال و هوایی فارسی باشد و ماجرای مقاومت مردم خرمشهر را تا سقوط آن به دست متجاوزان بعثی روایت می‌کند. تاکنون جلد نخست این اثر به چاپ رسیده‌است و جلدهای دیگری نیز در دست انتشار را پژوهش‌نگاراش است. در ادامه برش‌هایی منتشرشده از مجلدات آینده این رمان را بخوانید.

خرمشهر، کوچگان آرا؟

تازه ترین رمان محمدحسن شهبوساری، یو سنسده سرشناس خراسانی، حال و هوایی فارسی باشد و ماجرای مقاومت مردم خرمشهر را تا سقوط آن به دست متجاوزان بعثی روایت می‌کند. تاکنون جلد نخست این اثر به چاپ رسیده‌است و جلدهای دیگری نیز در دست انتشار را پژوهش‌نگاراش است. در ادامه برش‌هایی منتشرشده از مجلدات آینده این رمان را بخوانید.

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

از اهالی خرمشهر که جنگ تحمیلی او و خانواده‌اش را راهی شهر ما کرد و حالا دیگر این خوزستانی اهل قلم، همشهری ما به شمار می‌آید، و علی‌براتی گجوان که از زمانی که به یاد داریم، درباره دفاع مقدس نوشته‌است. این ۲ نویسنده اخیر، از فعالان شناخته‌شده ادبیات پایداری در مشهد هستند.

نکته دیگری که لازم‌است گفته‌شود این است که با توجه به ظرفیتی که در دست‌انگاران ضمیمه «هزاردستان» وجود دارد، سهم ادبیات داستانی در این نشریه بیش از شعر است. با این حال، از شاعران و شعردوستان نیز فراموش نگرده‌ایم و نمونه‌هایی از سروده‌های شاعران مشهد درباره شهر خون و قیام، خرمشهر عزیز، عرضه کرده‌ایم. پیش‌از این را در ۲ صفحه پیش‌رو بخوانید.

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟

خرمشهر، کوچگان آرا؟



عشق بهر عشقبازان سوز دارد ساز هم

این چنین بوده‌ست کار عشق از آغاز هم

شعق جمع آتش بگیرد انجمن آرا شود

عشق هرچا سر ساز سوز دارد ساز هم

هر کسی از راز و رمز عاشقی آگاه نیست

زبان که صدها رمز دارد عشق و صدها راز هم

روح بی‌ارام عاشق بر کشد تا کوی دوست

مرغ جانش سوی جئانن می‌کند پرواز هم

کربلایی باید و شور جنون تا عاشقی

فرصت اظهار بیاد بدهلت ابراز هم

گرچه عاشورا گذشت اما به گوش عاشقان

بانگ گل من نامرشد باشد بلند انداز هم

قرب‌ها طی شد از آن فریاد مظلومانه لیک

در فضا باشد مطین انداز آن آواز هم

عشق یک‌بار دگر مرجزمزایم کرد و بود

فتح خونین‌شهر یک‌ایثار و یک اعجاز هم

داد ایران مزد مزدوران استکبار را

سنگ پاداشی بود پهر گلولخ انداز هم

عزم ما را دید دشمن ریزه ما را آیزود

می‌تواند خصم ما را آزما بداز هم

گوش بر فرمان رجب‌ها به کف دارد بسبح

پاسدار و ازمنی آزاده و جانیاز هم

با چنین شور شهادت با چنین عشق عروج

فخر باید کرد بر گردون به گیتی ناز هم

اصفغان جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

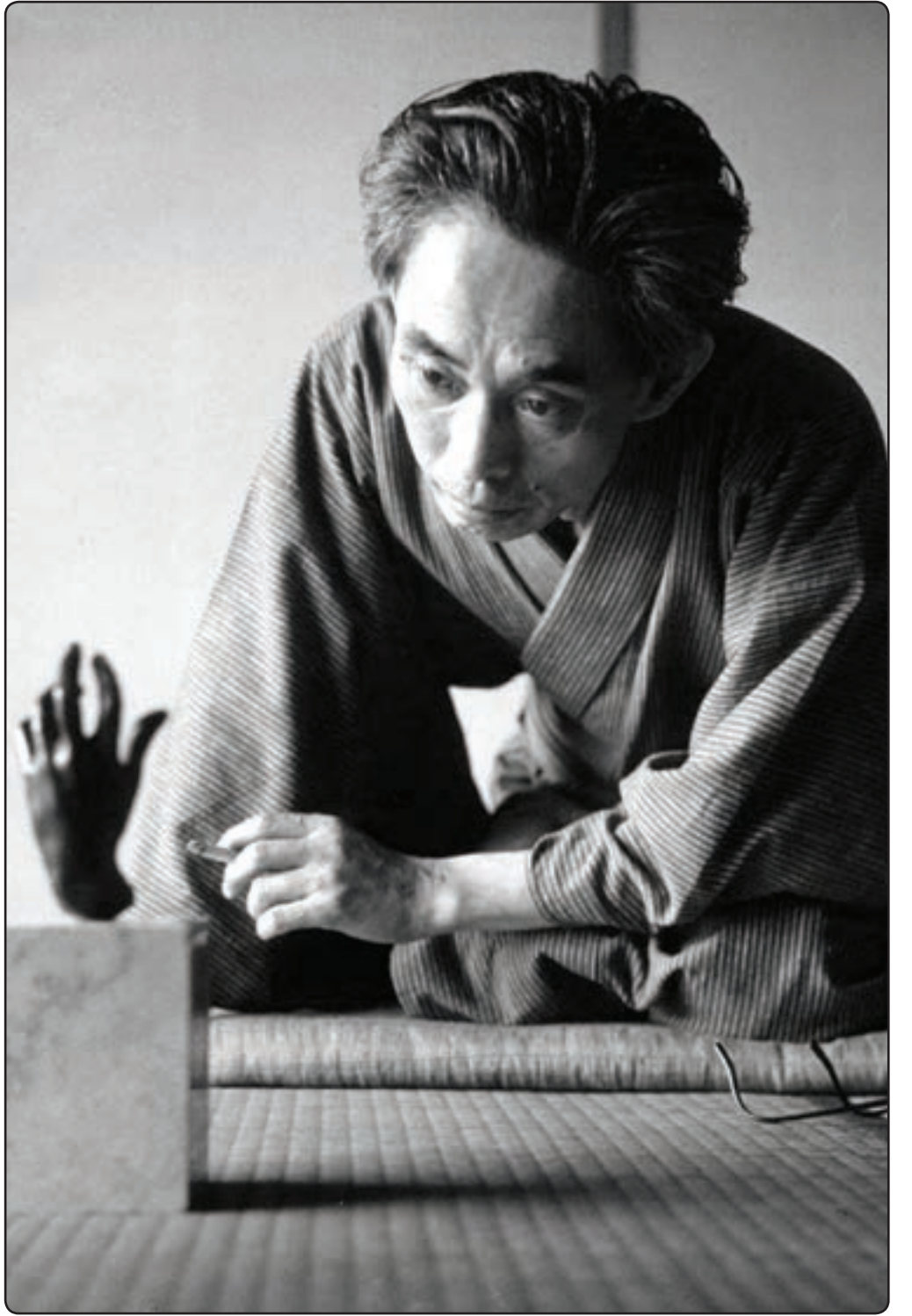
مصدق جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

مصدق جلیان مسلحی

مصدق ج



# ژاپن، زیبا و من

نگاه، به زندگی و کارنامه یاسوناری کاواباتا



یاسوناری کاواباتا (۱۸۹۹-۱۹۷۲ م.) مأخوذ به حیا در کنار یوکیو میشیما، یار دیرینه اش، نشسته است. میشیما قرار است کمک کند و او را در برابر تلویزیون ملی به حرف بیاورد تا بتوانند دریافت نوبل ادبی توسط یک نویسنده ژاپنی، این رویداد مهم تاریخ ژاپن، را به ثبت تصویری برسانند. در میانه مصاحبه، کاواباتا که دیگر آسوده به نظر می آید، ناگهان با فروتنی از مصاحبه کننده می پرسد: «داوران نوبل این جایزه را به خاطر ترجمه آثارم به من اعطا کرده اند. از آنجایی که کارهایم در زبان ژاپنی ارزیابی نشده اند، آیا اخلاقی تر نیست که من این جایزه را پس بدهم؟»

کاواباتا اولین نویسنده ژاپنی برنده نوبل ادبیات بود، جایزه ای که در ۱۶ اکتبر ۱۹۶۸ برای «روایت پردازی ماهرانه اش، که با درکی عمیق، جوهره خرد ژاپنی را به تصویر می کشد» و با تأکید بر «هزاران درنا» و «پایتخت قدیم» به او تعلق گرفت. سخنرانی او پس از دریافت جایزه، خود، به روح آثارش پیوند خورده بود، سخنرانی ای با عنوان «ژاپن، زیبا و من» که آموزه هایی از آیین ذن بودیسم در باب ارتباط میان سادگی و زیبایی را مطرح می کرد و از «باغ های ژاپنی» که نشان از وسعت طبیعت دارند، و نیز هنرهای

«ایکبانا» (آراستن گل ها) و «بن سای» (پروش درختان مینیاتور) نام می برد.

## نمایش جوهره خرد ژاپنی

به گفته میشیما، آثار کاواباتا را در عین تنوع، می توان به ۲ دسته کلی تقسیم کرد: آثار عمومی تر او که نگاهی به جهان بیرون دارد و بر روابط انسانی تمرکز می کند مانند «دهکده برفی»، و آثار درونی تر او که درون مایه های پنهان و اسرارآمیز موردها را نویسنده را می کاود و «خانه زیبارویان خفته» از جمله این کارهاست. آثار او نه تنها جوهره خرد ژاپنی بلکه درون مایه هایی جهان شمول همچون سال خوردگی، انزوا و مرگ را نیز توصیف می کند.

## دهکده برفی

«با بیرون آمدن از تونل طویل مرزی، با منظره دهکده برفی روبه رو شدند.» این جمله از مشهورترین خطوط در ادبیات ژاپن و متعلق به «دهکده برفی» (۱۹۳۵-۱۹۳۷) کاواباتا است، داستان شیمامورو، مردی شهرنشین که به زندگی روستایی پناه می آورد و با دختری از آن دهکده آشنا می شود، تصویری که در وهله اول گریز از دنیای مدرن و غربی و عقب نشینی به روزگاری قدیمی تر، آرام تر و با مختصات منحصر به فرد ژاپنی به نظر می آید اما ورای آن، تلاش کاواباتا برای درهم آمیختن شیوه های غربی مدرنیسم و پسا کوبیسم نقاشی در بوم ادبیات ژاپنی است. کاواباتا، خود، با ظاهر نزار و تکیده اش، اغلب با کیمونویی به تن، به عنوان فردی سنتی که پس از جنگ جهانی دوم علاقه اش به زندگی در «کنار چشم اندازهای کوهستانی و رودخانه های روزگار قدیم» را براز می کند، تصویری شبیه به شیمامورو به دست می دهد.

## خانه زیبارویان خفته

«خانه زیبارویان خفته» (۱۹۶۱) داستانی بلند در فضایی سوررئال با نثری بدیع است که مرز میان واقعیت و خیال را در ذهن مرد سال خورده ای تنها کاوش می کند، روایتی روان کاوانه که با ظرافت و زیبایی شکوهمند خود، به شاخص ترین اثر یکی از بهترین نویسندگان قرن بیستم - در تمامی زبان ها- و به منبعی الهام بخش برای نویسندگان بزرگی چون گارسیا مارکز تبدیل شد. کاواباتا در «خانه زیبارویان خفته» به دنبال برقراری تعادل میان مفاهیمی چون سال خوردگی و جوانی، مرد و زن، و زشتی و زیبایی است.

## پایتخت قدیم

«پایتخت قدیم» (۱۹۶۲) گریزی به دنیای محلی کیوتو، منزلگاه صنایع دستی ژاپن، است، داستان خوارهایی دوقلو که بدو تولد از یکدیگر جدا شده اند و در جوانی هم را بازمی یابند، در حاشیه تصویری از پایتخت قدیم، میراث فرهنگی ژاپن با تمامی شکوه و جلال گذشته اش، کیوتو، یکی از بهترین مناطق شهری ژاپن، که از حملات هوایی آمریکایی ها

در امان مانده بود. معبد «کیومیزو» در غروب آفتاب، کوه «دایموجی» در منظره شکوفه های رنگارنگ و زیارتگاه «هیان» به هنگام برگزاری جشن ها از تصاویری است که کاواباتا به زیبایی هر چه تمام تر و نگاهی جزئی نگر در این اثر نقش می کند. پایتخت قدیم داستانی است که از بهار به زمستان تغییر فصل می دهد انعکاسی از تجارب انسانی در طبیعت است و به نظر بیشتر نقاشی شده تا نوشته شده باشد. کاواباتا همواره در تلاش بوده است تا روزگار گذشته را زیباتر از اکنون نشان دهد. او به دنبال آن است که از جهان سنت محافظت کند پیش از آنکه برای همیشه از دست برود.

## کاواباتا، مرگ خودخواسته و روح میشیما

زندگی کاواباتا از همان ابتدا با تجربه فقدان و درد و تنهایی همراه بود، احساساتی که بعد با نوعی جدافتادگی در او و شخصیت هایش و با شیفتگی اش به مرگ نمود پیدا کرد. یاسوناری کاواباتا، متولد آساکا، در چهار سالگی یتیم شد و پس از آن، با پدر بزرگ و مادر بزرگ مادری خود زندگی می کرد و تا پانزده سالگی آن ها و نیز تنها خواهرش را نیز از دست داد و سال ها بعد، در دوران جوانی، ناکامی در عشق نیز به این جدافتادگی بیشتر دامن زد.

«در میان کسانی که درباره پدیده ها می اندیشند، آیا کسی هست که تا به حال به خودکشی نیندیشیده باشد؟» این نقل قولی است که کاواباتا با سخنرانی نوبلش به زبان می آورد.

بسیاری این نقل قول او را سرخی بر خودکشی اش در سال ۱۹۷۲ می دانند، ۲ سال پس از مرگ خودخواسته یوکیو میشیما (۱۹۲۵-۱۹۷۰)، دوست نویسنده اش. اوایل دهه ۱۹۶۰ میشیما اقبال نوبل ادبی ژاپن بود اما در سال ۱۹۶۸ با اشتباه هیئت داوران و تصور اینکه او نویسنده ای کمونیست است، بخت از او روی گرداند. بعدها خبری بیرون آمد که کاواباتا در ازای کاری، میشیما را وادار کرده است به هیئت نوبل توصیه اش کند. تا کتاو اکونو، نویسنده ژاپنی زندگی نامه کاواباتا، خودکشی او را به کابوس های شبانه اش درباره میشیما مرتبط می داند، کابوس هایی که ۲۰۰ تا ۳۰۰ شب پی درپی کاواباتا را شکنجه می دادند. اکونو ادعا می کند که روح میشیما کاواباتا را بی وقفه آزار می داده است، ماجرای که برخی را بر این گمان داشت که کاواباتا از عذاب وجدانی در قبال دوستش رنج می برده است و به همین علت ۲ سال پس از او خودکشی می کند. با این همه، این ها می تواند تنها گمانه زنی هایی باشد زیرا عده ای دست شستن او را از زندگی به ضعف جسمانی و بیماری پارکینسون نسبت می دهند. حتی از نزدیکانش نقل شده که خفگی بر اثر گاز، امری تصادفی و نه خودخواسته بوده است. بر خلاف میشیما، کاواباتا یادداشتی از خود باقی نمی گذارد و معمای مرگ او تا امروز همچنان حل نشده است.



این کار عادت کرده ام، اما هنوز یک کم خجالتی ام. کلماتش به من اشاره می کردند که می توانم دوباره رویم را به طرف او برگردانم. حتماً آن اول با خودش فکر کرده که رفتار من زشت بوده است. به او نگاه کردم، چهره ام درخشان شد. صورت دختر گل انداخت و سر به زیر،

لحظه ای نگاهم کرد. با لحنی کودکانه گفت: «هر روزی که می گذره، صورتم بیشتر شادابیش روز دست می ده. برای همین، دیگه نگران نیستم.» لیخندم زد. ناگهان حس کردم خودم صمیمیت بینمان ایجاد شده. می خواستم به منظره آفتابی نزدیک ساحل بروم، با خاطره دختر و پدربزرگم. ●



اکونو ادعا می کند که روح میشیما کاواباتا را بی وقفه آزار می داده است، ماجرای که برخی را بر این گمان داشت که کاواباتا از عذاب وجدانی در قبال دوستش رنج می برده است و به همین علت ۲ سال پس از او خودکشی می کند



شنبه ۱۳۹۹  
۲۷ رمضان ۱۴۴۱ شماره ۳۱۲



نگارخانه کتابخانه  
رومان ها چگونه کار می کنند؟  
روایت، راوی اول شخص  
علی رحمانی فناویزبان

( جان مولان )

«تاریخچه سری» اثر دنا تارت راوی ای دارد که در ارتکاب قتلی همدست بوده است. او این را در همان پیش درآمد رمان به ما می گوید. انتخاب راوی اول شخص برای رمانی که شخصیت اصلی آن مرتکب جرمی شده است، تا حدودی شکل سنت گرفته است. از مال فلاندرز تا لولیتا، راوی اول شخص وسیله ای بوده است تا خواننده را بر سر همدلی با رفتار سوء شخصیت بیاورد. اعتراف از دیرباز قالبی برای شکل دادن به قصه بوده است. چنین روایتی نه فقط با راه دادن ما به افکار شخصیت (همچون راوی دانای کل) که با باز کردن شکافی میان «من» گوینده داستان و «من»ی که خود پیشین شخصیت بوده است، درگیرمان می کند. در اینجا، به طور بالقوه درام بر این محور شکل می گیرد که شخصی می کشد از چند و چون کار خود سر در بیآورد.

[...] ریچارد با نابآوری به گذشته خود بازمی نگرد. راوی و شخصیت اصلی علی الظاهر «شخص» واحدی هستند، اما شیوه روایت از هم جدایشان می کند، اگرچه شاید نه به اندازه ای که ریچارد دلش می خواست: «کمان می کشم که مدت ها قبل در یک بعد از ظهر ماه آوریل آن سرآشوب سقوط را برای همیشه پشت سر گذاشته ام، اما حالا چندان مطمئن نیستم.» راوی تارت خودش و کارهایش را با ندامت، شگفتی و حتی نابآوری به یاد می آورد. در چنین روایتی، کاربرد گاه به گاه زمان گذشته به ما یادآوری می کند که شخص روایت کننده فراسوی تجربیات نقل شده ایستاده است. اهمیت عبارت های نسبتاً خنثایی مثل «به گمانم که...» یا «حالا می فهمم...» نیز در همین است. وقتی به یاد می آورد چطور روزهایی قبل از آنکه به قتل بنی کمک کند مورد ریشخند و تحقیر او قرار می گرفته است، دلش به حال خودش می سوزد. [...] همچون اینجا، لحظاتی که راوی به زمان گذشته برمی گردد اغلب همان لحظه هایی هستند که چیزی در آن ها بازیافتنی یا نامفهوم به نظر می رسد. در یادآوری آن بعد از طهری که برای نخستین بار جذب معلم کازیماتیک خود، جولین، شده بود، ریچارد از تکرار گفت و گویشان سر باز می زند. «کاش می توانستم از چیزهایی که آن روز گفتیم بیشتر به خاطر بیاورم. راستش بیشتر چیزهایی را که خودم گفتم یادم هست، و اغلبشان ایلمانه تر از آن است که بشود با رضایت به خاطر آورد.» به هر روی، رمان نویسی که راوی اول شخص را انتخاب می کند، هم دشواری ها و هم منابعی دارد. آیا نویسنده می خواهد که ما مدام به شکمشک های کنونی شخصیت برای سر در آوردن از گذشته توجه کنیم؟ یا که این مسئله به مانعی بر سر راه پلات تبدیل می شود؟ یک سر این طیف ففوق قرار دارد. در رمان های او راوی مدام نادمانه به خود نادان گذشته اش خرد می گیرد. در هر صفحه ای جملاتی در هر ۲ زمان وجود دارند: گذشته که افعال شخصیت است و حال که انتقاد راوی از خودش است. «دریغ!» گویان، راوی مال فلاندرز به ما می گوید که چطور هنگامی که زنی جوان بوده دریافت به واسطه «غرور و خودبینی» خویش آسیب پذیر شده است. دیکنز هم در ۲ زمان اول شخص خود دیوید کارفیلد و آرزوهای بزرگ چنین می کند. موقعیتی را دنظر بگیرد که پپ نخستین ملاقات خود با آقای جگرز را به خاطر می آورد، ملاقاتی که در آن او و جو گرگری از «چیزهای بزرگی که پیشنها د پول آقای جگرز را در کرت، [پپ] به زمان حال برمی گردد: «آه، جوی خوب عزیز که من آن طور حاضر بودم ترکتم و آن قدر به تو قدرناشناس بودم، باز می بینمت که بازوی عضلانی آهنگرانه ات را پیش چشم هایت آورده ای، سینه ستبرت به تلاطم افتاده و صدایت رو به خاموشی می رود.» اما این راوی به ما اجازه این را هم می دهد که توهمات را که زمانی داشته است با خواننده در میان بگذاریم. کمی قبل در صحنه یادشده، پس از آنکه جگرز اعلام می کند «به پپ دارایی تروتمیزی خواهد رسید» راوی می گوید: «آرزویم محقق شده بود! خیالات افسارگسیخته ام پشت سر واقعیت عاقل و بالغ جامانده بود. خانم هاویشام قرار بود آینده مرا در حد اعلا تأمین کند.» خواننده در نخستین رویارویی خود با رمان، مجاز است این را باور کند، ولی تا آن لحظه که مگوینج محکوم پپ را آگاه می کند که آن خیر اسرارآمیز کسی جز او نیست. آن پپ مسن تر و اندوهناک تری که قصه را می گوید، حقایق را پشت پرده نگاه می دارد تا بتواند خواننده را غافل گیر کند.

برخی رمان نویسسان از ابهام موجود در فاصله میان راوی و شخصیت استفاده های خلاقانه کرده اند. در جین ابر اشرا لوت برونته به رغم تمام قراردادها معمول قصه نویسی در روزگار نویسنده، راوی در پرمایه ترین پرده های داستان زمان جملات را به حال برمی گرداند، چنان که گفتی مسحور شده و به جای اینکه ماجرا را «نقل» کند، آن را از نو تخریب می کند. با این حال، کاملاً واضح نیست که تارت چه تصمیمی در مورد این نوع راوی خود گرفته است. گاهی می خواهد نشان دهد که راوی با تحیر به گذشته خود می نگرد، و حالا منجلابی که روزی به آن کشیده شده بوده وحشت دلر است. گاهی نیز می خواهد نشان دهد که او همچنان در ل گردو داستانی دارد که با آن نقشه قتل را کشیده بود. در مورد اول او یک «راوی قابل اعتماد» و در مورد دوم «راوی غیرقابل اعتماد» است. آیا نویسنده به درستی می داند که کدام یک از این ۲ روی دستش است؟ ●

# هزار داستان

لحظه ای نگاهم کرد. با لحنی کودکانه گفت: «هر روزی که می گذره، صورتم بیشتر شادابیش روز دست می ده. برای همین، دیگه نگران نیستم.» لیخندم زد. ناگهان حس کردم خودم صمیمیت بینمان ایجاد شده. می خواستم به منظره آفتابی نزدیک ساحل بروم، با خاطره دختر و پدربزرگم. ●



هدی جاودانی  
مترجم

## منظره آفتابی

یاسوناری کاواباتا

می نشینند، از مدت ها قبل در سرم مانده. اغلب به این فکر می کردم که این عادت را باید جوری درمان کنم، اما نگاه نکردن به چهره آدم های اطرافم واقعا عذاب آور بود. از طرفی، هر بار که به آن هازل می زدم، عمیقاً از خود متفر می شدم. احتمالاً این عادت به موقعی برمی گشت که تمام روز را صرف خواندن چهره دیگران می کردم، زمانی که پدر و مادر و خانه ام را در کودکی از دست دادم و با دیگران زندگی کردم. فکر می کردم احتمالاً به همین علت به چنین روزی افتاده ام. گاهی تقلامی کردم بفهمم این عادت بعد از زندگی با دیگران در من به وجود آمده یا اصلاً از قبل وجود داشته است، زمانی چیزی به خاطر نمی آوردم که این مسئله را برابرم روشن کند. به هر حال، لحظه ای که نگاهم را از دختر گرفتیم، منظره ای آفتابی در ساحل، فرورفته در تابش پاییزی، نظرم را جلب کرد. منظره آفتابی، خاطره ای فراموش شده را به یادم آورد.

بعد از مرگ پدر و مادرم، حدود ده سال با پدربزرگم در خانه ای روستایی، تنها زندگی می کردم. پدربزرگم نابینا بود. سال ها در یک اتاق و در یک نقطه نشسته بود، رو به شرق، با یک اجاق زغالی، ایستاده در مقابلش. مدام رویش را به دختر استیتش را پایین آورد. از حالتش این طور برمی آمد که سعی دارد خودش را مجاب کند چهره اش دیده شود. رویم را برگرداندم و نگاهم را به اقیانوس دادم. عادت خیره شدن به آدم هایی که کنارم